

دکتر مهدی درخشان

رساله ذهبیه

(در علم طب)

منسوب به حضرت رضا علیه السلام

بخط و ترجمه

ابوعلی حسن بن ابراهیم سلماسی

دانشمندی ناشناخته

رساله ذهبیه نام کتابیست کوچک ولی بسیار ارزنده و گرانبها و بنا بر مشهور از سخنان گهربار امام هشتم علی بن موسی الرضاست علیه آلاف التحية والثناء در علم طب و بهداشت .

این رساله را چنانکه گفته اند حضرتش برای ماء موم خلیفه عباسی نوشته است در نیشابور . بطوری که راویان و شارحان آورده اند چون این رساله به ماء موم رسید بسیار شادمان شد و فرمان داد تا آنرا بآب زر نویسند . بدین سبب رساله " ذهبیه " یا " مذهبه " نامیده شد .

دانشمندان فرقه ذهبیه آنرا نخستین رساله جامعی دانسته اند که بعد از اسلام در طب و بهداشت نوشته شده . (۱) از روی این رساله در همان آغاز کار نسخه های عدیده تهیه و در گنجینه ها و خزاین ملوک نگهداری شد و بعد از آن نیز از سده چهارم هجری تا کنون از آن نسخه ها برداشتند و بر آن گزارشها نوشتند ، به پارسی و تازی و اردو که بعضی نیز بطبع رسیده است . (۲)

نسخه های مخطوطی که هم اکنون از این رساله شریف در دست است ، و شرحهائی

(۱) رک فهرست کتابهای خطی اهدائی مشکات ج ۵ ص ۱۳۱۶ و الذریعه ۱۰ : ۶۴ .
(۲) مانند ترجمه محمد ملک الکتاب شیرازی که بسال ۱۳۵۷ هـ ق در بمبئی بطبع رسیده (رک فهرست خانبا با مشار) و ترجمه مرحوم طاهری شهاب (رک سالنامه کشور ایران سال ۱۳۲۸ خ) و شرح احمد هندی بزبان اردو و طبع حیدرآباد دهند و شرح جامع و فاخر دکتر سید صاحب زینی در عراق و طب الامام رضا از سید محمد مهدی خراسان چاپ نجف سال ۱۳۸۵ و طب و بهداشت مرحوم جواد فاضل و

که بر آن نوشته شده شاید به پنجاه نسخه بالغ گردد که به پاره‌ای از آنها در فهرست کتابهای خطی اشاره شده^(۱) مانند: ترجمه و شرح رساله^۶ ذهبیه از ملا فیض‌الله عصار شوشتری (نوشته شده بسال ۱۰۷۸ هـ).

و رساله^۶ ذهبیه از ملا محمد شریف خاتون آبادی (نوشته شده بسال ۱۱۲۰ هـ).
و ترجمه^۶ ملا محمد مو^۶ من الموتی قزوینی (نوشته شده بسال ۱۱۲۵ هـ).
و ترجمه‌ای از سید شمس‌الدین محمد رضوی مشهدی (نوشته شده بسال ۱۱۳۵ هـ).
و تحفه^۶ شاهیه عباسیه یا هدیه^۶ سلیمانیه (نوشته شده بسال ۱۰۵۲ هـ) و کنز الذهب یا فوائد الرضویه، و شرح طب الرضا، و شرح محمودیه، و شرح عافیة البریه، و شرح احمد هندی بزبان اردو، و شرح ذهبیه از محمد باقر بن محمد حسین مشهور بغلام مکنون و چندین شرح و ترجمه^۶ دیگر.

انتساب این رساله را به امام همام حضرت رضا علیه‌الصلوة والسلام غالب بزرگان شیعی و صاحبان کتب رجال تصریح کرده‌اند و مجلسی قسمتی از آنها را با اسنادی در غایت بسط و تفصیل به نقل آورده^(۲). از آن جمله می‌نویسد:

من آنرا در نسخه‌ای بخط علامه کامل نورالدین علی بن عبدالعال کرگی از علمای قرن دهم یافتیم که از موسی بن جابر السّلامی و او از سدیدالدین یحیی بن علی الخازن و او از ابو محمد حسن بن محمد بن جمهور روایت کرده. که ابن جمهور از ملازمان خاص حضرت رضا بود سلام الله علیه.

دیگر از اسناد مجلسی قول و نوشته^۶ ابو جعفر شیخ طوسی مشهور به شیخ الطایفه است (متوفی بسال ۴۶۰ هـ) قدس‌الله روحه در کتاب فهرست که ضمن شرح حال محمد بن حسن بن جمهور و تالیفهای او می‌نویسد: او را است رساله^۶ ذهبیه از حضرت رضا علیه‌سلام الله، مگر در آن ضعف و غلو و تخلیطی است.

دیگر از اسناد وی قول نجاشی است عالم بزرگ علم الرجال متوفی بسال ۴۵۰ هـ که می‌نویسد: خبر داد مرا محمد بن علی الکاتب از محمد بن عبدالله از علی بن الحسین الهذلی المسعودی که او گفته حسن بن محمد بن جمهور را دیدم که گفت پدرم ابی محمد بن جمهور

(۱) رک فهرست نسخه‌های خطی منزوی ج ۱ طب و بهداشت و نسخه‌های خطی مدرسه^۶ سپهسالار و فهرست نسخه‌های اهدائی مرحوم سید محمد مشکات.

(۲) بحار الانوار ج ۱۴. السماء والعالم ص ۵۵۴. مجلسی این رساله را میان علماء از مشهورات می‌شمارد و می‌نویسد: هر یک بطریقه و بسندی آنرا نقل کرده‌اند ولی در دست ما رسیده با آنها اختلاف فاحش دیده می‌شود و من آنرا

نقل کرد برای من این حدیث را همچنین ابن شهر آشوب (متوفی بسال ۵۸۸) مؤلف کتاب معالم العلماء در شرح حال محمد بن الحسن الجمهور آورده است که می نویسد: "رساله ذهبیه در طب از حضرت رضا علیه السلام می باشد".

چنانکه می بینیم علامه مجلسی با آنکه این رساله را از مشهورات بین علما شناخته و خود بتفصیل عین حدیث و راویان آنرا ذکر کرده است تصریح می کند که شیخ طوسی قول محمد بن جمهور را که سلسله روایت بدو منتهی می شود آمیخته با غلو و تخلیط می داند. برخی محققان شیعی نیز بطور مستقیم یا غیر مستقیم انگشت بر این سند نهاده و آنرا مورد ایراد قرار داده اند چنانکه مؤلف امل الآمل در پایان کتاب خود می نویسد: مؤلف رساله ذهبیه ناشناخته است. نجاشی می نویسد: محمد بن جمهور، ابی عبدالله العُمی در حدیث ضعیف است و مذهبش فاسد است درباره او چیزها گفته اند که خدا بآنها دانایتر است از بزرگترین آنها روایت اوست از حضرت رضا (ع).

هم چنین سایر صاحبان کتب رجال از متقدمان و متاخران چون علامه حلی در خلاصه الاقوال و ابن طاوس در حل الاشکال و ابن الغضائری و صاحب منهج المقال و منتهی المقال، محمد بن جمهور را در بیان حدیث ضعیف دانسته اند و سخنانی را که نقل کرده در خور اعتماد نشناخته اند.

اگرچه شیخ نوری در مستدرک الوسائل در این نامه به آنها پاسخی داده و می نویسد: ضعیف بودن محمد بن جمهور در نقل احادیث سبب بطلان و رد این حدیث نتواند بود. چه ضعف وی در بیان تمام احادیثی که نقل کرده صادق و قطعی نیست. و چون در موارد دیگر احادیثی از وی نقل شده که مورد قبول علمای علم الرجالست بنا بر این ایراد آنها در رد کردن این حدیث شایان اعتنا نمی باشد.

ولی گمان می رود که این دفاع صاحب مستدرک نیز در تحکیم و تثبیت این حدیث آنچنان مؤثر نیفتاده باشد چه احادیثی که از محمد بن جمهور مورد قبول قرار گرفته است ناقلان و راویان دیگری نیز داشته که از سوی آنان مورد تاءبید قرار گرفته است ولی در این حدیث سلسله روایت تنها بوی منتهی می شود بی آنکه دیگران آنرا نقل و تاءبید کرده باشند. و آنگاه مجلس آراستن ماءمون را با طبیبان در مرو یا نیشابور هیچ یک از ائمه تاریخ و سیر متذکر نشده اند بلکه ورود ماءمون را به نیشابور به همراهی حضرت رضا سلام الله علیه نمی توان پذیرفت و در کتب عامه نیز اشارتی بدین حدیث یا مجلس آراستن ماءمون آنهم در نیشابور دیده نمی شود. شیخ طوسی که در کتاب مناقب خصوصیات احوال حضرت را بیان می کند و مجالس متعددی را که با حضور وی تشکیل یافته بر می شمارد ذکر از این مجلس

ورساله^۶ ذهبیه مطلقاً " بمیان نیاورده سهل است که محمد بن جمهور را نیز در ردیف صحابه امام هشتم نمی‌شمارد. چنین می‌نماید که انتشار و شهرت این حدیث در عهد صفویه بوده است، و بدست‌یاری عالمان و فقیهان آن زمان، و نیز نسخه‌های مخطوطی که از آن فراهم و دست‌نویس شده است و بدانها اشاره شد تاریخ تحریر هیچ‌یک از قرن دهم فراتر نمی‌رود. وثی این نه‌بدان معنی است که پیش از این قرن و ظهور سلسله^۶ صفویه این حدیث نبوده یا اعتباری نداشته و یا بدان اعتنائی نمی‌شده است چه بطوری که اشاره شد از قرن‌های پیش در کتب رجال و معارف اهل دانش ذکر آن آمده و بزرگان دیگر آنرا مکرر در مکرر استنساخ و ثبت و شرح و ترجمه کرده‌اند که شاید چون انتشار آنها موجب رواج مذهب تشیع می‌شده است بدست مخالفان متعصب که همواره غلبه داشته‌اند و حکومت در دست آنان بوده و شیعیان را رافضی می‌خوانده و سرکوب می‌کرده‌اند از میان رفته یا بر اثر بروز حوادث دیگر پوسیده و سوخته و نابود شده است. چنانکه بنا بر نقل علی بن عبیدالله بن حسن معروف به منتجب‌الدین (از بزرگان علمای شیعه و متوفی سال ۵۸۵ هـ) . ابوالرضا فضل‌الله راوندی در سال ۵۴۸ هجری بر این حدیث شرحی نوشته و آنرا " ترجمه العلوی للطب الرضوی " نامیده است.

و شاید هم اکنون شرح‌های دیگری از آن به تازی یا به پارسی مانده باشد که در گوشه^۶ خانه‌ها یا کتابخانه‌های جهان مضبوط یا مدروس و متروک افتاده و شناخته نشده است. دلیل این مدعا سند است زنده و گویا از ترجمه^۶ آن به پارسی، که در اوایل قرن هفتم هجری نوشته شده. به خط مترجم آن ابوعلی حسن بن ابراهیم سلماسی که هم‌اکنون در کتابخانه^۶ فاتح استامبول شماره ۵۲۹۷ مضبوط و محفوظ است. این نسخه^۶ نفیس جزئی از مجموعه‌ایست که از اسناد نادرالوجود و معتبر و عزیزالقدر ادبیات ایران و معارف اسلامی می‌باشد و عکس آن بدست‌یاری و همت استاد فاضل فقید مجتبی مینوی تهیه گردیده. و نخستین بار در ۲۲ سال پیش خود آن شادروان شرحی مختصر در معرفی و بیان محتویات و مندرجات آن مجموعه بقلم آورده است. (۱)

این مجموعه در یکصد و شصت و یک برگ (۳۲۲ صفحه) تهیه و تدوین شده و مشتمل است بر چهار رساله و دو کتاب، که نخستین آنها: الرسالة الشرفیه است فی تقاسیم العلوم الیقینیه که تألیفی است مشتمل بر " انواع علوم و اصناف رسوم " (۲) و در روز سه‌شنبه^۶

(۱) در مجله^۶ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران مهر و دیماه ۱۳۳۶ خ.
تا ورق چهاردهم مجموعه عبارت بین دو قلاب از مؤلف است.

هفته آخر ماه ذی القعدة سال ۶۱۴ - اتمام یافته و ظاهراً " هنوز طبع و نشر نشده است دیگر پندنامه " امیر عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر است بفرزندش گیلان شاه ، مشهور به قابوسنامه که ظاهراً " قدیم ترین نسخه ایست از این کتاب که تاکنون بدست ما رسیده و همین نسخه اساس کار استاد فاضل کامل العیار دکتر غلامحسین یوسفی قرار گرفته و از آن قابوسنامه ای مصحح و منقح با حواشی و مقدمه ای ممتع ترتیب داده که مکرر بطبع رسیده است . جزء سوم مجموعه ترجمه ایست از کتاب تقویم الصحه اثر ابن بطلان بغدادی پزشک مشهور سده پنجم هجری (۱) . این کتاب را نیز استاد یوسفی با مقدمه ای مشروح و مفصل و تحقیقاتی ارزنده تصحیح نموده که هفت سال پیش در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران بطبع رسیده است . ناگفته نماند که این کتاب را یوسفی از روی نسخه ای قدیم تر تصحیح کرده ولی چنانکه خود تصریح کرده است از این نسخه نیز بخصوص در موارد ابهام و اشکال فایده ها برده است . (۲)

از برگ ۱۳۸ تا ۱۴۵ مجموعه ترجمه رساله ذهبیه است ، بفارسی که از آن به تفصیل سخن خواهم گفت .

قسمت پنجم یعنی از برگ ۱۴۶ تا ۱۵۵ مجموعه رساله ایست در سیاست عامه و خاصه آن هم بفارسی و به انشای مؤلف آن ، در ترجمه وصایای بقراط حکیم و سایر حکمای قدیم که از یونانی بعربی آورده اند و در ماه ذی قعدة سال ۶۱۴ نوشته شده . این رساله با مقدمه و شرحی لایق بقلم استاد محمد تقی دانش پژوه به جهت طبع به دانشکده الهیات دانشگاه تهران فرستاده شد . آخرین رساله این مجموعه " مختصر فی الامثال والاشعار " است " گزیده ای از کتب افاضل و اخیار " که حسن بن ابراهیم سلماسی آن را در غره ربیع الاول سال ۶۱۵ هجری فراهم آورده و شش برگ آخر مجموعه را شاملست . در این رساله کوچک مؤلف سخنان و مطالبی را از کتب فضلی پیشین چون یتیمه الدهر ثعالبی ، محاضرات راغب عقدا لفرید و غیره فراهم آورده . و کلماتی از پیغمبر اکرم (ص) و خلفای راشدین (رض) و حسنین (ع) و برخی از صحابه و بعضی پادشاهان پیشین ایران و روم و خلفای عباسی و همچنین وزیران بیان می کند و در نقل سخنان خلفای راشدین نام ابوبکر و عمر و عثمان را پیش از نام علی علیه السلام و سخنان گهربار او می آورد (شاید این مطلب قرینه ای باشد بر آنکه مؤلف پیرو مذهب عامه بوده و یا قصد تقیه داشته است) .

بنابراین محتویات و مندرجات این مجموعه شامل یک پندنامه است که سلماسی

آنها از روی نسخه‌ای قدیم‌تر استنساخ کرده و دوترجمه و سه تاءلیف که تمام آنها دستنویس خود او می‌باشد و همه را برای شرف‌الدین ابوالحسن علی بن حاج اسماعیل اصفهانی نوشته، برسم خدمت و برای دوام و بقای نام او. اکنون ببینیم این:

حسن بن ابراهیم سلماسی کیست؟

ابوعلی حسن بن ابراهیم بن ابی بکر سلماسی: چنین می‌نماید که از مردم آذربایجان بوده، و از ناحیت شاهپور که تا چهل و اند سال ازین پیش سلماس خوانده می‌شد (۱). نام این بزرگ‌مرد که امروز موجب سربلندی مردم زادگاه خویش و افتخار ساکنان این سرزمین گردیده در کتب اعلام و تذکره‌ها و تواریخ و تراجم رجال نیامده (یا من ندیدم) بنابراین از آغاز زندگانی و دوران جوانی و تاریخ مرگ و ولادت وی و شرح حال و سایر خصوصیاتش اطلاعی در دست نیست. و آیا آثار دیگری نیز از این مجموعه از وی بجا مانده است یا نه چیزی (۲) نمی‌دانیم.

بطوری که از لابلائی این اثر و مندرجات آن برمی‌آید: وی بهنگام تدوین و تاءلیف یکی از رسالات خویش یعنی بسال ۶۱۵ هجری در حالتی که از کربت غربت و محنت فرقت یاران دچار رنج و ناکامی بوده، دوران ضعف و پیری را می‌گذرانیده است آن چنان که نضارت طبع و قدرت فهم و حدت ذهن و قوت طبیعی را از دست داده و بدین قیاس در این سال لااقل بیش از پنجاه مرحله را از عمر پشت سر نهاده است. بنابراین تولد وی را می‌توان در حدود سال ۵۶۰ هجری احتمال داد یعنی اوائل نیمه دوم قرن ۶ هجری.

چنانکه معلومست عمده اشتغال سلماسی در این اوقات و راقی و تعلیم اطفال و فرزندان اکابر شهر (شاید اصفهان) بوده که از این راه ارتزاق می‌نموده است. برخی از این مطالب را در اواخر رساله "الشرفیه" چنین بیان می‌کند:

"اگرچه من داعی با محنت غربت و تراکم بلیت و نکبت زمان و فرقت اخوان و کساد فضل و فساد عقل و نفاذ جهل بحرفتی مبتلا گشتم که عقلاء حماقت بدان منسوب کنند. و فضلا مروت و رزانت از ایشان مسلوب دانند و بلغاء هر عصر نوادر مضحک بر افعال و اقوال ایشان وضع کنند و ظرفاد هرشان با جحی در یک سلک جمع آورند.

(۱) پس از انقلاب عظیم ملت ایران این شهر دوباره نام اصلی خود را بازیافت.
 (۲) ولی چون رسالات این مجموعه را بطوری که استنباط می‌شود در دوران پیری نوشته است بعید می‌نماید که پیش از این کتابی استنساخ نکرده یا رساله‌ای ننوشته یا اثری از آن نگذاشته باشد و این مجموعه تنها اثر علمی و کتابت او باشد.

شعر:

كفى المرء نقصاناً ان تقال انه معلم الصبيان و ان كان فاضلاً
نه طبع را نضارتی مانده است تا شایسته آن مجلس تالیفی بردارد، و نه فهم
را قدرتی و نه ذهن را شهامتی بایسته که بطور کافی او را تصنیفی سازد و نه طبیعت را قوتی
که بخت مستحسن از کتب افاضل مجموعه‌ای نقل کند و آنرا تحفه بحضرت آرد
و گفته‌اند که قلم سفیر عقلست و رسول فکر و ترجمان ذهن

گویا سلماسی کار وراقی و تعلیم اطفال را اختصاصاً برای یکی از معاریف و بزرگان
شهر انجام می‌داده که معاش او را تکفل می‌کرده است، بنام " ابوالحسن علی بن حجاج
اسماعیل اصفهانی " و هم بدین سبب همه جا او را مخدوم خود می‌خواند و از او به بزرگی
و جلال نام می‌برد چنانکه تمام رسالات این مجموعه را برای او و با ذکر نام او و بیاس
انعام و اکرام او آغاز می‌کند .

نام این ابوالحسن علی بن اسماعیل اصفهانی را نیز در کتب اعلام و تراجم احوال
رجال مطلقاً نیافتیم و شاید که از معاریف شهر بوده و ظاهراً وزیر حاکم وقت را بعهد
داشته و بکار دانش و ادب نیز رغبتی نشان می‌داده. هرچه هست مترجم همه جا او را با
عنوان وزیر بزرگ، امیر کبیر، قدوه فاضل و پیشوای ماثل و عنوانهایی از این دست می‌خواند.
بجز آنچه گفته شد اطلاعات ما از این مؤلف و مترجم فاضل گرانمایه چون احتمالاتی
بیش نیست دم فرومی‌بندیم و سخن را در این زمینه به پایان می‌بریم .

اما دلیل علو قدر و کمال فضل و براعت و تسلط وی بر علم و ادب پارسی و تازی وجود
همین اثر نفیس است که خود با عباراتی عذب و استوار و با خطی خوش نگاشته و از بخت
بلند گردش روزگار آنرا برای ما تا به امروز باقی گذاشته است .

ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الى الآثار

اکنون باز می‌گردیم بآنچه که باید در اینجا بتفصیل از آن سخن گفت . و پیش از این
بدان اشاره شد و آن ترجمه رساله ذهبیه است که اصل آن از امام ثامن ضامن حضرت
علی بن موسی الرضا علیه صلوات الملك المنان نقل شده و سلماسی آنرا با قلمی توانا برای مخدوم
خود بیارسی برگردانیده است و ذکر نکته‌هایی چند که پیش از آغاز ترجمه آمده است .
بطوریکه سلماسی در مقدمه این رساله آورده است با آنکه پیش از این کتاب دیگری
برای مخدوم خود در علم طب نوشته است^(۱)، ولی بدین کار اعتبار بیشتری داده و ترجمه

(۱) ترجمه رساله ابن بطلان بغدادی بنام تقویم الصحه .

این رساله مبارک را بر آن ترجیح نهاده است. به سبب صدق گفتار و شرف و بزرگواری منشی این رساله دیگر آنکه مترجم آنرا دستاویزی شناخته برای نزدیکی بحق و امید شفاعت از خاندان رسول (ص) و اولاد بتول (ع) و این نشانه اخلاص اوست باین خاندان و ایمان او بدین دودمان که در آثار و افکار سایر اهل تسنن آن هم بدین شدت کمتر دیده می شود. و اگرچند با ملاحظه قرائنی مترجم در افکار و عقاید دینی پیرو اهل سنت بنظر می رسیده اما با ترجمه این رساله و توجهی که بدقایق آن داشته و ارزشی که بدان داده و حرمتی که بر آن نهاده و نیز چشمی که بشفاعت آل رسول و صله بتول^(۱) داشته و تصریح به شهادت حضرت رضا امام هشتم شیعیان^(۲) شاید و با قید احتمال بتوان او را و هم مخدوم و مدوح او را در "ردیف شیعیانی" نهاد که در آن روزگار باقتضای زمان شیوه "تقیه" را پیشه ساخته اند.

نکته دیگر آنکه در بیان سلسله راویان، مترجم از ابو عبدالله محمد بن وهبان بصری نام می برد که این نام در سلسله راویان مجلسی و دیگر ناقلان حدیث دیده نمی شود و شاید وهبان تصحیفی باشد از کلمه وهبان و مراد ابو عبدالله محمد بن وهبان دیلمی بصری بوده که اصحاب رجال او را از ثقات شمرده اند.

این مطلب نیز شایان یاد آور است که در نسخه دیگری که بنظر رسید و ظاهراً در قرن یازدهم نوشته شده^(۳) ترتیب بیان مطالب و ذکر ناقلان حدیث باین ترجمه سلماسی بسیار نزدیکست و در مقدمه ای مختصر که در این نسخه بفارسی نوشته شده چنین آمده است "خبر داد مرا شیخ جعفر بن محمد کوری که خبر داد مرا ابو عبدالله محمد بن وهبان که خبر داد مرا محمد بن بشیر بصری که معروفست به ابن ابی عبدالله که او روایت می کرد از محمد بن حسن بن جمهور القمی (العمی)."

هرچه هست وجود همه این اختلافها چه در ترتیب بیان مطالب چه در کاستن و افزودن پاره ای از آنها و چه در نام راویان حدیث و موارد دیگر خود دلیل آنست که

(۱) ر. ک، ص ۵۸.

(۲) در این باره سخنان دیگری نیز گفته شده است.

(۳) این نسخه را که بخط نسخ بسیار خوش نوشته شده در کتابخانه آقای فخرالدین نصیری امینی دیدم متعلق بفرزندش احتشام الدین که آنرا با گشاده رویی و سماجت چندی برای استفاده در اختیار بنده گذاشت، در این نسخه تشکیل مجلس ماء مون و توقف امام را در مرو می نویسد نه نیشابور و این بحقیقت نزدیکتر است.

این حدیث مدتها از این پیش بطرق مختلف و بروایات متعدد و متفاوت مشهور بوده و شاید مترجم ما سند دیگری از آن در دست داشته که بترجمه آن پرداخته است و چون این سند قرن‌ها پیش از مجلسی نقل شده به سبب قدمت آن و ذکر جزئیات مطلب دارای اعتبار و ارزشی خاص است که سزاوار است اهل حدیث در کتب خود برای آن جایی فراخور بازکنند و بیشتر از این درصدد تحری حقیقت و اطمینان باصالت اصل آن برآیند.

نظری به سبک نثر رساله و خصوصیات ادبی آن

نثر رساله بسبکی بدیع و بی تکلف آراسته است، سخته و پخته و استوار. آثار استحکام عبارات و انسجام کلمات و متانت لغات و فخامت الفاظ و وضوح معنی همه جادار بیان مطالب نمایان است تعقید و تکلفی در آن دیده نمی‌شود.

با آنکه در اوایل قرن هفتم و مقارن غلبه سبک نثر فنی نوشته شده مطالب آن تمام ساده و روان و آسان بیان گردیده، بجز مقدمه آن که برسم زمان از صنایع لفظی و معنوی بیش و کمی رنگ پذیرفته است، در فصول دیگر اثری از خصوصیات نثر فنی در آن مشهود نیست.

در مقدمه رساله که نزدیک به پنج صفحه نخست را شاملست گاهی تمثیل و تشبیه و تضمین و تلمیح و درج آیات و احادیث و امثال و تنسیق الصفات دیده می‌شود. همراه با سجع‌هایی ملایم و قرینه و موازنه و جمله‌های مترادف. ولی استعمال این صنایع نه چنانست که رونق عبارات را ببرد و سخن را به پیچیدگی و تکلف کشاند و معنی را فدای لفظ سازد. و نه چندانست که مانند دیگر نثرهای فنی که در آن دوره نوشته شده است خواندنش خستگی و ملال‌افزاید و درک مطالب آن دشوار باشد. نظیر ترجمه تاریخ‌یمینی و عقد العلی والترسل و سند بادنامه و روضه العقول و غیره و غیره که همه آنها با آنکه از نثرهای فنی ممتاز و از کتابهای مختار ادبی زبان فارسی هستند ولی عبارات آنها غالباً "از کثرت تصنع و تکلف بمرحله تعقید و تعسف می‌گراید.

مقدمه رساله ذهبیه نثریست لایق و رایق با فصاحت کامل و بلاغت تمام که با نثرهای بدیع و بلیغ او اواسط قرن ششم نظیر چهارمقاله و تاریخ بیهق پهلومی زند و اگر از مختصر صنایعی که در آن بکار رفته چشم‌پوشیم سزاوار است آنرا در ردیف نثرهای فصیح و بلیغ زبان فارسی در اواخر قرن پنجم قرار دهیم. که اسلوب عبارات و استخوان‌بندی جملات و شیوه ادای کلمات سخت بدانها مانده است.

اما نثر اصل رساله که ترجمه منشآت امام است علیه السلام، از جهت رعایت ایجاز و تلیق کلمات و ترکیب عبارات و بکاربردن افعال و دیگر خصوصیات لفظی و معنوی

به نثرهای دوره اول شبیه تر است تا نثر دوره های دیگر و در سراسر رساله همه جا جمله ها کوتاه و عبارات رسا و کلمات فصیح و گویا و الفاظ استوار افتاده خالی از هرگونه حشو و زائد و نویسنده را منظوری جز بیان مطلب و ادای مقصود نبوده و شاید در همه این فصول کلمه های نتوان یافت که از حذف آن خللی بمعنی راه نیابد. مگر آنکه برخی از خصوصیات و امتیازات لفظی نثرهای دوره اول در آن دیده نمی شود (چون لفظ ایدر و ایدون و اندر و چنان و چنان چون و کجا به معنی که و اگر بمعنی یا و غیره) .

مورد دیگر از اختلاف آن با نثرهای دوره اول آنست که واژه های تازی در آن بیشتر بکار رفته که پاره ای از آنها کلماتیست که با گذشت زمان و تحول زبان در فارسی راه یافته و قسمتی دیگر نامهای خاص است و واژه های مخصوص داروها و بیماریها و اصطلاحات علمی که شاید لفظ فارسی معادل آنها اگر هم بوده مهجور و متروک گردیده .

علاوه بر اینها تعدادی ترکیبهای تازی و پارسی و نوادر واژه ها در آن دیده می شود که در سایر آثار کمتر آمده و شماره آنها نسبت بحجم رساله در خورا اهمیت است مانند :

آب خانه و حاجت گاه = مبال - آبناک . بستو = خمره کوچک . آژیدن . چشم برگردیدن = احوالی - تباهه = ماهیچه و گوشت پخته نرم . ختم کردن = مهر نهادن و سرچیزی را بستن . گو قفا = فرورفتگی پس گردن . زکو = جامه و پارچه کهنه . گزنده = شپش . نشستگاه = مقعد . کردار کردن = عمل کردن - تنک . باز نمودن = نشان دادن . واروی = بازگونه . نوره کردن = نوره کشیدن . نگینه = نگین . باز گرفتن = سنجیدن و اندازه گرفتن و معین کردن . باز گرفتن آب = نگهداشتن و جلوگیری از انزال . بازن صحبت کردن = واقعه و جماع . ناخن بریدن = ناخن چیدن . صلابت پوست = پوست کلفت . ماتقدم . مالاابد . لاابد . لاجرم . مادام . دوام = پیوسته . رگرو خایه و پیسی ، و وایا د آمدن . و خنب ، و باد شکستن و دامن گیر شدن . من حیث = از جهت و درخور . پالایند (پالودن) = صاف کردن . خود را رنجانیدن = عصبانی و خشمگین شدن . خود را رنجاند = خشمگین نشود .

از اختصاصات بارز رساله یکی تسمیه و خواندن فرزند است بنام پدر با افزودن لقب فرزند بدان . عبارت دیگر ذکر نام پدر با لقب فرزند و حذف نام فرزند برای تسمیه فرزند . چنانکه علی بن موسی الرضا (ع) را پیش از هشت بار موسی الرضا ، موسی رضا ، ابوالحسن موسی رضا ، یا ابوالحسن الرضا آورده و در همه جا لفظ و نام (علی) را که نام خاص و اصلی امام هشتم است حذف کرده .

نمونه این گونه نامگذاری را (یعنی خواندن پسر بنام پدر) نخستین بار در چهارمقاله

می بینیم که یکی دوبار نام پدر را بفرزند اطلاق کرده و شمس الکفاة احمد بن حسن میمندی

را " حسن میمندی " خوانده است . و در اواسط قرن هفتم در گلستان سعدی ، که آنجا نیز حسن میمندی بجای احمد بن حسن میمندی آمده است و در اواخر قرن هشتم در هدایت نامه ناصر بخارائی که او نیز صریح نام پدر را بجای پسر آورده و پسر را بنام پدر خوانده است و گوید : در آمد به تعجیل از در حسن (= احمد بن حسن) بگفتا که با شاه دارم سخن (۱) دیگر از اختصاصات سبک نثر رساله اختیار شیوه ای ظریف و مطلوب است در بکار گرفتن افعال و تغییر ضمیر فاعل از خطاب به غیاب و بالعکس از غیاب ب خطاب که در غالب صفحه ها نمونه های آنرا توان یافت . نظیر : بدان یا امیرالمؤمنین چون خواهی خفتن باید که بر پهلوی راست خسب آنگه بر پهلوی چپ باز گردد ص ۶۳ . یا : چون خواهد که دندانهایت سپید گردد بستان زبک البحر (= کف دریا) یک جزو و بهم بساید و دندانها بدان بمالد ص ۶۳ دیگر بکار بردن " شین " ضمیر سوم شخص است در آخر بعض کلمات که بیشتر بجای آن لفظ " او " و " آن " استعمال می شود . مانند : بدان که خدای عزوجل بنده را به رنجی مبتلی نگرداند تا داروش مهیا نگرداند .

و یا : اکنون باز نمایم امر مجامعت را و اوقاتش را (ص ۶۸) - دارو ب خاصیت در علت آویزد و بیرونش کند (= آنرا بیرون کند) .

دیگر استعمال فعل شرطی و التزامی است بصورت وجه اخباری که نمونه آن در سفرنامه ناصر خسرو و عقد العلی نیز دیده شده (۲) مانند : انار ملیسی بستاند و میمکد (= بمکد) ص ۶۶ .

یا : چوب را بر لب دیگ نهد و آن خرقه را در دیگ اندازد و هرگاه این خرقه را بدست میزند (= بزند) تا اندک اندک داروها در دیگ می رود (= برود) و می جوشاند (= بجوشاند) .

دیگر : نوبتی کلمه " ابناء " را که جمع عربیست در حکم مفرد آورده و فعل آنرا مفرد ذکر کرده است مانند : ابناء روزگار دعاء من بخواند و مناقب بزرگان او را بداند (ص ۵۷)

(۱) ر. ک. ص ۱۴۹ - ۲۷۹ و ص ۱۵ متن و مقدمه و تعلیقات چهارمقاله از مرحوم دکتر معین

و ص ۲۳۲ گلستان بتصحیح مرحوم عبدالعظیم قریب و ص ۴۲۶ دیوان ناصر بخارائی بتصحیح و حواشی نویسنده این مقاله . و نیز رک بمقاله ای تحت عنوان " تسمیه پسر بنام پدر از نویسنده این مقاله در مجله دانشکده ادبیات .

(۲) ر. ک. یادنامه ناصر خسرو از انتشارات دانشگاه فردوسی مقاله ای از نگارنده این سطور در سبک نثر ناصر خسرو در سفرنامه و مقاله دیگری درباره افضل کرمان و تصنیفهای ارزنده او ، مجموعه هشتمین کنگره ایران شناسان در کرمان .

و حال آنکه بسیاق قواعد زبان پارسی معمولا فعل آنرا باید جمع آورد چنانکه سعدی گفته است:
 ابنای روزگار غلامان بزر خرنند سعدی ترا بطوع و ارادت غلام شد
 نوبتی نیز معدود عدد و صفت آنرا بمطابقت از موصوف جمع آورده مانند گرمایه
 را چهار خانه است بر چهار طبایع (ص ۶۷) .

در عبارتی دیگر دو کلمه " الا " و مگر را بایکدیگر ذکر کرده چنین آورده است .
 در نقصان هلال حجامت مکن الا مگر محتاج باشی (ص ۶۴) و از این نمونه ترکیب در سایر
 آثار فارسی تاکنون ندیده‌ام شاید که بتوان آنرا سهوالقلمی از نویسنده و مترجم دانست
 و عبارت را در اصل چنین انگاشت " الا که محتاج باشی " یا " مگر که محتاج باشی " .
 آنگه را مکرر بجای " آنگاه " با حذف الف بکار برده . مصدرهای تمام فراوان دارد
 اگرچه مصدر مرخم نیز بسیار استعمال کرده است .

کلمات " دارچین " و " کژ " را بصورت معرب آن " دارصین " و " قز " بکار برده
 " صافی " را چهاربار درست و مطابق تلفظ عربی آن و بجای کلمه‌ای که امروز در فارسی
 " صاف " گفته می‌شود (و ادبا و سخنوران نیز بصورت اخیر مکرر استعمال کرده‌اند) آورده .
 راء زاید را در یکی دو مورد استعمال کرده : آنکس که چنین گوید از علم و ادب
 بهره ندارد و چون بهیمه‌ای باشد بلک بتر زیرا که بهیمه گیاهی را که او را زیان دارد
 نمی‌خورد . (اگرچه این تکرار علامت مفعول صریح را نمی‌توان در ردیف راء زاید شمرد ولی
 معمولا در فارسی " رای " نخستین را حذف می‌کنند) .

رسم الخط نسخه - شیوه املائی رساله در این نسخه مانند نسخه‌هایی است که از
 قدیم بازمانده است . همه جا ، پ و چ و گ را بصورت ، ب و ج و ک عربی نوشته است ولی
 حرف " ژ " در یک مورد بکار رفته که مانند امروز سه نقطه بر بالای آن گذاشته شده است .
 همچنین در معرض دال ذال را نشانده است یعنی کلماتی را که ماقبل آنها ساکن بوده یا
 حروف " و ، ا ، ی " بر آنها مقدم نشده ذال نوشته و همه جا نقطه آنرا نیز گذاشته است که وجه
 را بصورت " کی " و " چی " و آنکه و آنچه را " آنچ " و " آنک " ضبط کرده که بهمان صورت
 ضبط شد کلمه " مؤثر " را یک بار آورده و بصورت " ماءثر " نوشته است . بای حرف اضافه
 را غالبا " بر سر کلمه چسبانیده است حتی در نامهای خاص مانند " بنیشابور " .

در کلمات مختوم بالف هنگام اضافه بجای " ی " کسره‌ای افزوده مانند : حکماء -
 براء (= برای) . غذاها (= غذاهای) . " می " علامت استمرار را جدا از افعال نوشته و
 بافعال نجسبانیده است . نخود را بصورت نخد خراسان را خوراسان نوشته .

در تصحیح این رساله بین دال و ذال فرقی ننهاد نقطه پ و چ و سرکج گاف را

در همان صورت که بوده باقی گذاشت و اگر تغییری داده شد بدان اشیاء

متن ترجمه رساله

چون امداد مواهب و اعداد عواطف سروری بر زیردستی متوالی گردد و از آثار شفقت و انوار نعمت مخدومی روزگار خدمتکاری متحلی شود شکر انعام و ذکر اکرام او واجب بود " اما بنعمه ربک فحدث " اگرچه با رسول علیه السلام خاص است اما با جمله خلایق عام است و امین خویش را هم بدین فضیلت اشارت فرمود " من کانت علیه نعمه فلیشکرها " چون احسان و انعام صدر صدور الروم و العراق سرور باستحقاق امیر اجل کبیر عالم عادل موعید مظفر کامل متقی متورع زاهد متعبد ، شرف الدوله والدين قوام الاسلام والمسلمين مخلص الملوك والسلاطين ملک الملوك الاسخيا سيد العباد والاتقيا مربي الفضلا قدوة الاکابر والعلما مجد الدوله تاج الملک عز المعالي والفضائل ابو الحسن علی بن الحجاج اسماعیل الاصفهانی حرس الله معاليه و خرس معادیه بر خادم و داعی دیرینه از حد اخصا تجاوز نمود و هر روز تازه موهبتی و هر دم بی اندازه عاطفتی بی نمود و بر قضیه " لئن شکرتم لازیدنکم " علی التوالی شفقتها بزرگانه که عادت طبیعت و جوهر جبلت اوست در حق این ضعیف مبذول می داشت خواستم کی براء ذکر شکر آن نعمت سببی سازم تا بعد از نعمت بر روی روزگار باقی ماند و ابناء روزگار در هر زمان دعاء من بخواند و مناقب ذات شریف و مآثر بزرگانه او را بداند تحفه سازم و مجلس مائوس او را بخدمتی تازه اخلاص خدمتکاری فاتحه پردازم چون بدیده عقل ملاحظت می افتاد حضرت بزرگ او را حرسها الله از آن جلیل تر دیدم که بتصنیف و تالیف من که در این عداد نیایم و پیش اهل هنر این مایه ندارم زحمتی دهم " کجالب العود الی الیهنود والتمرة الی البصره " باشم و خود را در این سلک کشیده کی آفتاب را بچراغ رونق دهم و گل را در باغ بگللاب طراوت بخشم . چون عجز دامن گیر آمد و اجلال و علو منصب بزرگوارش مانع و مدهش گشت بعد از تفحص و تدبر و استخارت اختیار بر آن افتاد که کمینه از علم طب که بحفظ صحت تعلق دارد در قلم آرم که صحت ذات مبارکش مطلوب عظیم است و دست گهربارش مفتاح ارزاق وضع و شریف گشته و عقل کامل او آئینه فیض قدسی و نگینه خاتم ممالک سعادت انسی گشته است و محبوب جهانیان شده و مطلوب عالمیان آمده ، هم سروری و مهتری دنیا و بزرگی آخرت او را ثابت چنانکه گفته اند " سید الدنیا الاسخیا و سید الآخرة الاتقیا " تا رساله ای یافتم مبارک در حفظ صحت که از معدن گوهر نبوت و دریا جواهر امامت آمده از سخنان موسی رضا علیه السلام کی مشهد

مبارکش بطوس است و این رساله را برای امیرالمؤمنین مأمون ساخته بود و رساله الذهبیه نام کرده و آنچ او را از قوه الهام قدسی و نورصفا نفس کامل و علم شامل درین باب روی نموده و یقین گشته نبشته بود و بمأمون فرستاده و مأمون این رساله بزریداد نبشتن از برای اجلال مصنف، و نیک عزیزداستی و از اعتقاد و صفا و داد خاندان پیوسته بدین سخنان کردار کردی لاجرم در ایام عمرصحت و سلامت ملازم ذات او بود و عقل و قوتها بکمال، و این رساله از خزینه خلافت بهدایا بملوک رسید تا این حال که نسختی باقبال صدر صدورالروم ادام الله دولته بدست آمد بتازی از لغت تازی بزبان پارسی برسم خدمت ترجمه کردم و آن را خدمتی شایسته دانستم تا مگر بوسیلت این خدمت بعضی از حقوق گذارده باشم و خلوص هواخواهی و صفا خدمتکاری باز نموده. و اگرچه کتاب دیگر درین باب که معروفست بتقویم الصحه از آن ابن بطلان هم برآن ترتیب براء خدمت مجلس بزرگوارش ترجمه کردم و در آن تنوق بقدر طاقت خویش واجب دیده. و آن کتاب کتابی مشهور و مطلوبست اما این رساله را برآن ترجیح است بچند وجه یکی آنکه شرف و بزرگواری منشی رساله امام موسی الرضا رضی الله عنه و دوم آنک صدق مقال و برکت خاندان ثابت و مقرر است. امید چنانست که بفضل باری تعالی و برکت خاندان رسول علیه السلام این ترجمه مبارک گردد برمخدوم و منعم حرس الله ایامه و روز قیامت ایمه هدی بدین وسیلت شفیع باشند و در دنیا صیت و نام مبارکش با این رساله مبارک تا آخر عمر عالم بماند. و من حیث ثنا و دعا و آفرین باشد انشاء الله تعالی. و این ضعیف را که ناقل این رساله است از حضرت روح پاک نور دیده مهتر عالم و پسندیده هر دو عالم مالک ملوک اولاد رسول صله آل بتول گوهر دریاء علی مرتضی موسی الرضا رضی الله عنهما نگرش شفاعت و گشایشی از بند غفلت و آسایشی در جوار رحمت میسر گردد و حق جل ذکرة این گمان و این امید برومند گرداند و بر صاحب این ترجمه که صدر و صاحب است ادام الله دولته همایون و خجسته گرداند انه اکرم مأمول و اشرف مسوءول و الحمد لله رب العالمین.

افتتاح رساله ذهبیه

الحمد لله وحده والصلوه علی محمد بعده . روایت کرد ابو عبدالله بن محمد بن وهان البصری از محمد بن حسن بن جمهور که حسن بن جمهور پیوسته ملازم خدمت ابی الحسن موسی الرضا بودی و باحوال او عالم بود و سخنان او مؤثر^(۱) در آن زمان که از مدینه رسولش علیه السلام پیش ماء مون بردند و تا آنکه که بخوراسان رفت و بطوس شهید گشت قدس الله روحه ملازم خدمتش می بود گفت چون ماء مون به نیشابور^(۲) بود روزی نشست به با موسی رضا رضی الله عنه و جماعتی از طبیبان فاخر و حکماء فاضل حاضر بودند چنانک یوحنا بن ماسویه و جبریل بن بختیشوع و صالح بن بهلمه الهندی^(۳) و جماعتی دیگر از اهل بحث و ارباب نظر و بحثی از علم طب می رفت و از آنج صلاح تن آدمی در آن باشد و صحبت را بدان قوامی باشد تا هر کسی از تجارت خویش و اقوال او ایل می گفتند و سخن باطناب و اسهاب می انجامید و در عجایب تقریر علم تشریح بدن آدمی خوض می کردند و از عجایب ترکیب طبایع و اختلاف مزاج هر یک و اختلاف غذاها، متضاد و منفعت و مضرت با بدن آدمی می نمودند و هر کی سخن خود را رونقی می داد و در بحث مسابقتی می جست و ابوالحسن الرضا رضی الله عنه خاموش بود و هیچ نمی گفت تا در اثناء کلام ماء مون روی بدو کرد و گفت یا ابا الحسن چه می گوئی درین باب که ما امروز در بحث آنیم و ما را لابد است از دانستن این قدر که منفعت و مضرت غذا بدانیم و تدبیر این بدن که در معرض چندین رنجهاست بشناسیم و طبیبان و علما هر کسی چیزی بدین باب نمودند آنج شما را روی نموده باشد و معلوم گشته نباید گفت موسی الرضا علیه السلام جواب داد یا امیرالمؤمنین من ترا اعلام دهم در آنچه التماس کردی از مجربات من که بروزگار دراز و تجربتها بسیار صحت آن معلوم کرده ام و آنچه از آباء و سلف خویش رضی الله عنهم بوصایا یافته ام چنانک لایق بود و از آنج ما لابد باشد

(۱) در نسخه: ماءثر (۲) در نسخه: بنیشابور

(۳) این نام در بحار الانوار (ج ۱۴، ص ۵۵۴) صالح بن سلیمه و صالح بن سلیمه و در عیون الابناء فی طبقات الاطبا (ج ۲، ص ۳۴) صالح بن سلیمه و در طب الامام رضا نیز صالح بن سلیمه و در کتب دیگر صالح بن سلیمه و سلیمه و بصورت های گوناگون ضبط شده . در لغت نامه دهخدا نیز ص ۸۷ او را صالح بن سلیمه هندی می نویسد . یکی از طبیبان هندی بوده در روزگار رشید .

نشاید ترک آن کردن برای امیرالمؤمنین جمع کنم تا امیرالمؤمنین بدان کار کند و آنچه می‌طلبد بامرالله تعالی بداند. ماء مون بدان شادمانه گشت و بجانب بلخ عزم کرد و نامه بموسی الرضا نبشت که باید که از آنچه گفت و وعده داد و از تجارب مبارک خویش و از آنچه بدور رسیده است از منافع طعام و شراب و خوردن ادویه و استعمال مسواک و حجامت و حمام و نوره و از آنچه مسافر و مقیم بدان محتاج باشد بنویسد و بقاصدی دهد تا بزودی برساند که اعتماد ما بدان خواهد بود و السلام. موسی الرضا نامه نبشت بماء مون و آنچه خواسته بود در مضمون نامه درج کرد نسخه نامه اینست. والله اعلم.

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد رسید نامه امیرالمؤمنین و بر مضمون آن وقوف افتاد در باب آنک اعلام کنم از آنچه تجربه کرده ام و شنیده از منافع و مضار اطعمه و اشربه و فصد و حجامت و نوره و تدبیر شهوت و آنچه بصحت تن تعلق دارد. بدانک خدای عزوجل بنده را برنجی مبتلا نگرداند تا دارویش مهیا نگرداند تا بدان علاج کند و هر نوعی را از دردها نوعی از داروست و هریک خاص تدبیر است و اسباب و علامت است. زیرا که این ابدان بنی آدم را بر مثال شهری اساس نهاد و دل بر مثال پادشاه شهرست و رگها و پیها اعمال ملکاند و خانه ملک جسد است و چشم و گوش و زبان و دست و پای بر مثال رعیت اند و معده خزینه است و سینه بر مثال پرده دار و هردو چشم دلیل کنند بر چیزها و هردو گوش خبرها بملک آرند و زبان بآن ترجمه کند بآلات بسیار، چنانکه باد نفس و بخار معده و یاری تنفس و پرده‌ها حلقوم و قوت دندان و حرکت لب و زبان و تقاطع هوا تا آنکه سخن پیدا گردد، و سخن نیکو نگردد الا بترجیع بینی زیرا بینی سخن را آرایش دهد چنانکه زمار در نای دمد و همچنین دوسوراخ بینی هر چه بوی خوش باشد بدان طریق پیش ملک برند و چون بوی بد باشد پادشاه بدست بفرماید تا راه بینی از آن نگاه دارد و این ملک را هم عذاب باشد و هم ثواب و عذاب او بتر از عذاب ملوک قاهر در دنیا باشد و جزاش نیکوتر از جزا و ثواب ملوک دنیا است. اما عذابش غم و اندوهست و ثوابش، شادیست که بدو رسد و اصل غم و اندوه در سپرز است که خانه سوداست و اصل شادی در گرده کی خانه شهوت است و از گرده دورگ و اروی پیوسته است تا بدان فرح در روی پدید آید و جمله استخوانها اساس بنای این جسد است و بعضی چون ستون است و بعضی چون دیوارها و سقف است و جمله رگها راهها عاملان اند. کی

چون دارو خورده شود رگها آن دارو را بردارند و تاپیش علت برند تا دارو بخاصیت در علت آویزد و بیرونش کشد تا دیگر باره رگها آنرا بردارند و بیرون آرند. و بدان یا امیرالمؤمنین که بدن بر مثال زمینی است خوش که محتاج عمارت باشد اگر آتش بسیار دهند عرق گردد و اگر اندک دهند بسوزد و چون اعتدال دهند معمور گردد و زراعتش برومند شود و چون از آن غافل گردد بفساد آید پس جسد آدمی بر این مثبت است چون تعهد کند زرع عافیت برومند گردد و تازه و بانما باشد و اگر تعهد نکنند چنانک تشنه آب ماند زرد گردد و خار بیماریها سر برآرد.

و بدان یا امیرالمؤمنین که هر غذائی که آن موافق معده^۶ تو باشد و معده بر هضم آن قوت دارد و بدن را از آن قوت افزایش و زود گوارش کند غذای خود از آن مقدر گردان و هر یکی از چهار طبایع آن خواهد که مشکل او باشد پس جسد خود را از آن غذا ده که مشکل او بود از طعامها و هر چه زیادت باشد غذا ندهد و چون بمقدار معلوم که نه زیادت بود و نه نقصان غذای بسیار دهد و نافع باشد و چون بطعام نشینی چنان باید (خورد) که چون دست از او باز داری هنوز اشتها^۷ طعام باقی باشد کی آن صحت بدن آرد و در عمل نشاط افزایش و معده را سبکتر بود و در هضم قوی تر باشد. انشاء الله تعالی و هر آن طعام که آن گرم بود غذای زمستان ساز و آنج سرد بود در (تا) بستان خورد و آنج معتدل باشد در بهار و خریف بکار می دارد بر اندازه^۸ قوت و شهوت خویش، و ابتداء خوردن بسبکتر طعامی کن که تننت از آن غذا گیرد و آن بقدر عادت خویش باید و بحسب زمان و آنج غلیظ تر بود با خرابید خوردن بقدر اندازه و نشاط و قوه^۹ معده، و چنان باید که هنگام غذا خوردن هر روز هشت ساعت از روز گذشته باشد یا سه کت در دو شبان روز اول روز با ماداد طعام بخورد و شبانگاه نخورد و روز دوم بعد از نیم روز طعام بخورد و شبانگاه هیچ نخورد. ولیکن باید کی طعام باندازه باشد نه زیادت باشد و نه کم و دست از طعام باز دارد و اشتها هنوز باقی باشد. و اما شراب که بعد از طعام بکار داری ازین شراب باید که من صفت می کنم و شرب این شراب حلالست و منفعتش بسیار چنانک معلوم شود. (۱)

تدبیر شراب نافع - بستاند مویز منقی نیکو ده رطل و بیارد آب صافی یا آب باران با آبی که از چشمه^{۱۰} روشن آید که منبعش از جانب مشرق باشد و آبی پاک و براق و سبک بود

(۱) در اصل رساله که بانشای امام است، از این پس بذکر فصول سال و شرح ماههای رومی می پردازد که در این ترجمه نیست و این ذکر ماههای رومی در بحار و نسخه خطی کتابخانه نصیری امینی (رک پاورقی صفحه ۵۲) و طب الامام رضا و نسخ دیگر که بنظر رسید آمده است، و شاید که الحاقی باشد.

و خوش‌طعام ، و سبکی آب چنان دانند که زود گرم‌گردد و زود خنک شود و مویز را در این آب نقوع کند چنانکه مقدار چهار انگشت بر بالای مویز زیادت باشد و بگذارند سه روز در زمستان و در تابستان یک‌شبان‌روز بعد از آن در دیگی پاکیزه کنند و بپزند تا مویز متنفخ گردد و پخته شود آنکه آنرا بیالایند و صافی گردانند و چون سرد شود باز در دیگ کنند و مقدارش بخوبی بدانند تا بدانند کی چند جوشیده باشد و جوشی نرم باید تا آنکه که دوبخش برود و یک بخش بماند . آنکه بستان انگبین صافی یک رطل و در آن بیامیزد و مقدار آن و مقدار آب بازبگیرد و مقدار آب دانسته باشد کی در دیگ تا کجا بوده باشد چندان بجوشاند که مقدار عسل برود و با حد اول آید آنکه بستان پاره‌ای جامه پاکیزه تنک و مقدار یک‌درم زنجبیل و نیم‌درم قرنفل و نیم‌درم دارصین و یک‌درم زعفران و نیم‌درم سنبل و عود هندی نیم‌درم و نیم‌درم مصطکی بعد از آنک هر یک را جداگانه کوفته و بیخته باشد (و آن را در)^(۱) رکوپاره‌ای بریسمانی محکم بندد و یک سر ریسمان دراز بگذارد و در میان چوبی بندد و چوب را بر لب دیگ نهد و آن خرقره را در دیگ اندازد و هرگاه این خرقره را بدست می‌زند تا اندک اندک داروها در دیگ می‌رود و می‌جوشاند تا با حال خود آید و زیادی عسل از او برود و آتش باید که نرم باشد و همیزم چنان باید کی از او دودی بد نیاید . آنکه فروگیرد و صافی کند و در بستو می‌کند و سرش را ختم کند و سه‌ماه بازنگشاید چون مدت بسر آید بازگشاید چون طعام خورده باشد از این شراب مقدار یک وقیه با دووقیه آب بیامیزد و سه قدح بخورد بعد از طعام ایمن گردد در آن شب و آن روز از بیماری‌ها سرد و بادها بد و نقرس و قولنج و بلغم و بیماری‌ها بسیار . باذن‌الله‌تعالی .

بعد از آن اگر آب خواهد نیم‌چندان که عادت او باشد بخورد تن را بصحت دارد و قوت شهوه مجامعت زیادت گرداند و رجولیت و شجاعت آرد و حفظ را نیک گرداند و رنگ روی نیکو گرداند .

و بدانک صلاح جسد و قوام او بطعام و شراب است و فسادش بفساد طعام و شراب است و بدانک قوت‌ها نفس تابع مزاج بدن‌اند و مزاج بدن تابع تصرف هوا و طعام و شراب و خفت و خیز است . چون این اسباب از حال خود بگردد بدن نیز از حال خود بگردد و چون هوا و دیگر اسباب باعتدال باشد بدن باعتدال باشد زیرا که آفریدگار سبحانه و تعالی اجسام را بر چهار طبع بنا نهاد ، بر صفرا و خون و سودا و بلغم ، دوازده ایشان گرم است

(۱) متن بیخته باشد در آن رکوپاره متن عربی چنین است : بعد از بستن

حده وینخل و یجعل فی خرقره و تشد بخیط شدا " جیدا " .

و دو از ایشان سرداست و بحکمت در میان ایشان خلاف کرد تا یکی را گرم خشک گردانید و دیگر را گرم و نرم و دو دیگر را سرد خشک و سرد و نرم و این چهار خلط را بر اعضا پخش کرد صفرا را بر سروسینه و شش پخش کرد و سودا را با استخوانها پخش کرد و سپرز را خزینه آن ساخت و زهره را خزینه صفرا کرد و بلغم را در مفاصل نهاد تا از حرکت استخوانها نسوزد^(۱) و خون چون بنده ایست اگر با اعتدال باشد خدمت کند و اگر از اعتدال بگردد صاحب خود را بکشد. پس بدانک ماده این چهار چیز از خورش است و از هر یکی خونی موافق آن چیز در بدن پدید آید اگر نیک بود نیک آید و اگر بد بود بد آید و خون چون متعفن گردد از سببی یا از خود هلاک کند پس باید کی در خوردن غذا که از خون زاید مراعات کند. و بدان یا امیرالمؤمنین که چون خواهی خفتن باید که بر پهلو راست خسبد آنکه بر پهلو چپ بازگردد و چون خواهد که برخیزد از پهلو راست برخیزد. و عادت کن پیش از خفتن در شب نشستن مقدار دو ساعت، آنکه در حاجتگاه رو و بیش از حاجت توقف مکن زیرا که بسیار نشستن در حاجتگاه رنجها پنهانی دارد^(۲).

در حفظ دندان - و بدانک چیزها قابض که آن آب ناک باشد دندان را پاک گرداند و بن دندانها را قوی کند و خورده دندان را سود دارد مادام که با اعتدال بود. اما اگر چنانک بسیار بکار دارد دندانها را باریک کند و از جای خود بحرکت آرد و بیخها آنرا ضعیف کند. اما چون خواهی که پیوسته دندانها تو سلامت باشد از این دارو بکار دار. **صفت دارو دندان -** بستاند سُرُو گاو کوهی سوخته و تخم چوب گز و سُغد و گل و سنبل طیب از هر یکی جزوی متساوی و نمک اندرانی ربع جزوی، جمله را بکوبند و بدان دندانها را بمالند دندانها را از آفات نگه دارد.^(۳)

فصل - چون خواهد که دندانها سپید گردد بستان زبد البحر یک جزو و نمک اندرانی یک جزو بهم بساید و دندان را بدان بمالند.

در سالها عمر - و بدانک احوال سالها عمر آدمی که خدای تعالی بر آن بنانهاده است چهار حالت است اول پانزده سالگیست و درین حال بدن را طراوت و نصارت و نرمی و گرمی باشد^(۴). و سلطنت خون را بود. و حالت دوم بیست سال^(۵) تا سی و پنج سال

(۱) از اینجا تا "خون زاید و مراعات کند" در متن عربی نیست.

(۲) این عبارت در حاشیه نوشته شده بخط مترجم: چنین گویند که بسیار توقف کردن در آب خانه بواسیر پیدا کند.

(۳) در حاشیه، عود سوخته دندان را سپید کند.

(۴) این عبارت نیز در حاشیه نوشته شده مزاجش گرم و تر باشد از این جهت موی بر روی برناید.

(۵) در متن عربی از پانزده سالگی تا سی و پنج سالگی.

قوه صفرا را بود و قوت جوانی و حرارت قوی باشد تا چهل سال آنکه وقوف باشد . حالت سیم تا بشصت سال و سلطنت سودا را بود و درین حال رای و اندیشه قوی بود و در کارها نظر بهتر دارد تا در حالت چهارم رود که هفتاد سالگی بود و آخر عمر باشد و سلطنت بلغم را بود و رطوبت اصلی برود و اندامش سست گردد و فراموشی غالب شود و پیش مردم می خسبد و در هنگام خواب بیدار بود و هرچ ما تقدم گذشته باشد و ایادش آید اما هرچ حادث گشته باشد فراموش کند و طراوت او از بشره اش زایل گردد و ناخنش کمتر روید و چندانک می رود تنش در نقصان باشد زیرا که در سلطنت بلغم است و آن سرد است و جامدست و سبب فنا جسم بدین باشد و جملی (نسخه : جملی) (۱) از احوال تن بگفتم کی بیش از این برنتابد . اکنون فصلی چند دیگر بگویم در خوردن و آنج از آن پرهیز باید کردن و آنج در وقتها بکار باید داشتن .

فصل در حجامت - و چون حجامت خواهی کردن آنکه کند که دوازده روز از هلال گذشته باشد تا بهانزده روز تا بدنت (را) سودمند بود و در نقصان هلال حجامت مکن الا مگر که محتاج باشی زیرا که خون نقصان پذیرد در نقصان هلال و حجامت آنکه باید کردن که از عمر بیست دو سال گذشته باشد و هر بیست روز حجامت باید کرد و چندانک زیادت شود بحساب نگه دارد . و بداند که حجامت خون از رگها ستاند که در ظاهر پوست باشد لاجرم قوه ضعیف نگردد . چنانک برگزیدن ضعیف می گردد و حجامت گوقفا گرانی سر را سود دارد و حجامت رگها گردن سبکی سر آرد و روی و چشم را سود دارد و درد دندان را نافع بود و باشد کی فصد بجاء همه قیام نماید و حجامت زیر زنج دان فساد بن دندان را سود دارد و درد دهان را نافع بود . و حجامت میان هر دو دوش خفقان را سود دارد که با امتلا بود و حرارت و حجامت بر ساقها امتلا را کم کند و درد مثانه و کرده را سود دارد و حیض براند و باشد که بی هوشی آرد لکن نافع بود خداوند بثره را و دمل را و درد حجامت را نرمی مکیدن بنشانند در اول بعد از آن نرم نرم می مکند چنانک مکیدن دوم سخت تر از اول بود و سیم (از دوم و آنکه (نیشتر) آزنند که بمحجمه جایگاه را سرخ کرده باشد و مشراط را نرم کرده بر پوستی نرم ، و جایگاه فصد را بروغن چرب گرداند و نقطه (۲) روغن بر آن جایگاه چکاند تا بهم بیاید و جهد کند جایی فصد کند کی کم گوشت باشد زیرا که چون

(۱) متن عربی : وقد ذکرت لامیرالموءمنین جمیع ما یحتاج الیه فی سیاست المزاج و احوال

جسمه و علاجه .

(۲) قطره ؟ متن " نقطه " است شاید بی مناسبت نباشد هر قطره چون بر روی چیزی فرو افتد

بمانند نقطه است .

بالاءِ رگ گوشت کمتر باشد بیشتر رگها که بزدن در دکنند جبل الذراع و قیفاست زیرا بیازو متصل است و صلاحیت پوست . اما باسلیق و اکحل را از فصدالمش کمتر بوده و باید که جای رگ زدن بآب گرم بمالند تا خون خالص بیرون آید خاصه در زمستان و واجب است در بیرون کردن خون که از صحبت زنان بدوازده ساعت اجتناب باید نمود . و حجامت در روزی باید کردن که ابر نباشد و هوا ساکن و صاف بود و خون چندان بیرون کند که در خون تغییر پدید آید و در آن روز در حمام نرود زیرا که بیماری بد حادث کند و آب گرم بر سر و تن ریزد و بعد از حجامت در گرما نرود زیرا که تب دائم از آن باشد و چون حجامت کرده باشد رکوی قز بر آن پیچد یا جامه نرم و اگر فصل زمستان باشد بقدر یک نخد تریاک بخورد و چون تابستان بود شربتی سکنجبین بخورد عنصلی ، چون چنین تدبیر سازد ایمن باشد از برص بهق و لقوه و جذام باذن الله تعالی . و انار ملیسی بستاند و می مکد تا نفس را قوه دهد و بعد از حجامت طعام شور و نمک نخورد کی گر آرد . و اگر زمستان بود بعد از حجامت تباهه باید خورد و از آن شراب که یاد کرده آمد هم یک قدح اگر بخورد نافع بود . و چون فارغ شود روغن خیری و مشک بر سر ریزد چون (تابستان) ^(۱) باشد بر سر خود روغن بنفشه بماء ورد باید ریخت و از آن شراب قدری بخورد و باید که در آن روز حرکت بسیار نکند و خشم نگیرد و از مجامعت اجتناب نماید .

در جمع کردن و ناکردن طعام - باید که میان خایه و ماهی در خوردن جمع نکند

زیرا که چون در شکم جمع شوند قولنج و بادها بواسیر حادث گردد و درد دندان پیدا شود و میان شیر و نبید جمع مکن زیرا که نقرس تولد کند و پیسی بار آرد و پیوسته پیاز خوردن کلف در روی تولد کند و چیزها شور و نمکسود بعد از حجامت و رگ زدن گر و دمل آرد و دوام خوردن کرده گوسفند مثانه را سست کند . و در گرماوه رفتن بر سر سیری و گرسنگی قولنج آرد . و غسل کردن با آب سرد پس از ماهی خوردن فالج بار آرد و خوردن ترنج بشب چشم برگردیدن تولد کند . بازن حایض جمع آمدن جذام بار آرد در فرزند و جماع بعد از جماع کردن بی آنک آبی بریزند سنگ در مثانه اندازد . و جماع بعد از جماع بی آنک در میان غسلی بود زیرا که اصناف جنون تولد کند و بر تو باد که از غسل غافل نگردی و از بسیار خوردن تخم مرغ و مداومت کردن بر آن درد سپرز آرد و بادها در معده اندازد و گوشت خام خوردن کرم در شکم اندازد و خوردن انجیر گزنده در جامه پدید کند .

(۱) در متن : و چون زمستان باشد و این سهو کاتب و مترجم است چه زمستان را قبلا " گفت در متن عربی نیز " و اما فی الصیف " است .

و آب سرد بعد از چیزی گرم خوردن و بعد از حلوا خوردن دندان را ببرد و بسیار خوردن گوشت شکار و گوشت گاو عقل را بپوشاند و فراموشی آرد و زیرکی را باطل کند و خاطر را کند گرداند.

و چون خواهی که در گر اوه روی و سرت درد نکند اول چون در گرماوه در آئی پنج کف آب گرم بخورد بامر خدای تعالی ایمن گردد از درد سر و درد شقیقه. و هر که خواهد که از درد مقعد ایمن باشد و از باد بواسیر سلامت بود هر شب نه دانه خرما بروغن گاو (آلوده) بخورد و نشستگاه را بروغن زنبق بینداید (۱) و هر کی خواهد که در حفظش زیادت گردد هر شب سه پاره زنجبیل پرورده بخورد و خردل در طعام کند پیوسته. و هر کی خواهد که در عقلش بیفزاید بامداد از خانه بیرون نیابد تا سه هلیله سیاه پرورده بشکر بخورد (۲). و هر کی خواهد کی ناخنش نشکافد و نه بن ناخنها، روز پنجمشنبه ناخن ببرد و هر کی خواهد که از درد گوش ایمن گردد در وقت خواب پاره ای پنبه در گوش نهد. و هر کی خواهد که در زمستان زکامش نرنجاند هر روز سه لقمه شهد بخورد و بوی نرگس و سونیز زکام را ببرد و در تابستان خیار خوردن از زکام ایمن کند. (و در آفتاب نشستن) (۳) و هر کی از درد شقیقه و شوصه ترسد نخسید در تابستان تا ماهی تازه نخورد و در زمستان هم سود دارد. و هر کی خواهد سبک باشد و بامداد بنشاط خیزد شب کمتر خورد. و هر کی خواهد کی از درد جگر ننالد هند با با سرکه بخورد و هر کی خواهد کی از درد مقعد ننالد چون سر را بروغن مالد نشستگاه را (نیز) بمالد. و هر کی خواهد کی دندانهایش نیفتد چون حلوا بخورد سرکه مضمضه کند. و هر کی (خواهد) دندانهایش بفساد نیاید بعد از خوردن حلوا پاره ای نان بخورد. و هر کی خواهد کی رویش زرد نگردد و از بیرقان ایمن باشد در تابستان بامداد چون در خانه بگشاید در خانه نرود (۴). و هر کی خواهد کی از بادها ایمن باشد در شکم هفت روز سیر بخورد. و هر کی خواهد کی بلغم از (او) زایل گردد هر روز جوارشی حریف (۵) بخورد.

(۱) متن عربی: فلیأکل کل لیله سبع تمرات بربی سمن البقر. ولی ترجمه نه دانه خرما است

در حاشیه بخط مترجم نوشته شده: روغن زنبق روغن یاسمن باشد.

(۲) در حاشیه بخط مترجم نوشته شده است: گوشت مرغ خانگی در عقل بیفزاید خاصه دماغش.

(۳) عبارت متن چنین است: از زکام ایمن کند و در آفتاب نشستن ایمن گرداند. ظاهراً

"آفتاب نشستن" باشد مطابق متن عربی آن "و ایمن گرداند" دوم تکرار است.

(۴) مراد آنست که در اطاقهای در بسته پیش از تهویه در تابستان وارد نشوید.

(۵) معجون تند و زبان گزنده و تیز.

وهرکی خواهد کی بلغم فاسد از او برود در گرماوه بسیار رود و بازن صحبت کند (۱) و در آفتاب نشیند و از سردیها پرهیز نماید. و هرکی خواهد کی مره صفرا را فرونشاند ماست سرد و دوغ ترش خورد و خود را نرنجاند. هرکی خواهد سوداش نسوزاند قی کند و پیوسته بر آن مداومت کند و در آنج دوست می دارد نظر کند و رگ زدن و بنوره طلا کردن نیک بود و هرکی خواهد کی بادها سرد را بشکند حقه می کند و روغنهای نرم بکار می دارد و تن را آب گرم بمالد نیکو بود (واجتناب کند از) (۲) هرچیزی کی آن سرد و خشک باشد و هرچ گرم و نرم بود بکار دارد. و هرکی خواهد که بلغم ازو زایل گردد هر روز اطریفل کوچک خورد.

منافع گرماوه - بدانک در جهان هیچ بنائی پر حکمت تر و با منفعت تر از گرماوه نکرده اند و ترکیب بناء گرماوه بر ترکیب جسد آدمی کرده اند، و گرماوه را چهار خانه است بر چهار طبایع خانه اول سرد و خشک است و خانه دوم سرد و تر است و خانه سیم گرم و تر است و خانه چهارم گرم و خشک است و منفعت گرماوه بسیار است (مزاج را) با اعتدال آورد و اعضاها بزرگ را قوی گرداند و فضلها را بگذارد و در گرماوه رفتن بر سیری و گرسنگی قولنج تولد کند و اندام زیر را با آب سرد شستن عادت کند و پیش از آنک در گرماوه رود نوره کند از مجامعت پرهیز کند بده یا بدوازده ساعت و در نوره چیزی از افاقیا و صبر و حضض دراندازد و آنکه دراندازد که نوره مرده باشد در آبی گرم که درو بابونه و مرزنجوش و بنفشه خشک پخته باشند و زرنیخ چندان باید کی سدس (۳) نوره و بعد از آن که بکار برده باشد دستها را بچیزی بشورد کی بوی آن برود و هرکی خواهد کی از نوره و سوزش نوره ایمن باشد نوره را بسیار نشوراند و زودتر بشورد و دستها بروغن گل بمالد و اگر العیاذ بالله بسوزاند بستاند عدس پوست کنده با سرکه و گلاب و بر آن جایگاه کی سوخته باشد طلی کند و چون خواهند کی نوره خشکی نکند بعد از نوره جایگه را با سرکه و روغن گل نیک بمالد و در گرماوه اندک نشستن تری فزاید و بسیار نشستن خشکی فزاید و چون بیرون آید خود را

(۱) مراد نزدیکی و مواجهه با زنانست.

(۲) در متن "واحتیار کند" و این سهواست عبارت عربی چنین است و یجتنب کل بارد و یابس و یلزم کل حاریابس.

(۳) در متن "دوثلث" و ظاهرا "سهو القلمی" است از مترجم در السماء و العالم عبارت اصل نامه چنین است: "ولیکن الزرنیخ مثل سدس النوره" ر. ک بحار الانوار، ج ۱۴ و همچنین در طب و بهداشت مرحوم جواد فاضل و سایر ترجمهها نیز می نویسد یک ششم بیشتر نباشد.

بمئزری بپیچد و حرکت نکند و ساعتی بیاساید و شربتی لایق مزاج بکار برد و عود بخور کند و جامه^۱ مبخر بپوشد .

فصل در منفعت مجامعت : صفت کردم امیرالمؤمنین را از آنج مالا بد بود اکنون باز نمایم امر مجامعت را و اوقاتش را اول چون بزنی نزدیکی خواهی کردن در اول شب نزدیکی مکن خواه زمستان و خواه تابستان زیرا که رگها و معده ممتلی باشند و آن پسندیده نیست زیرا که بیم قولنج باشد و بیم فالج و نفرس و سنگ مثانه و تقطیر بول و باد فتق و ضعف بینائی و خشکی دماغ باشد .

اما باید کی در آخر شب زیرا کی صحت تن را بهتر بود و فرزند را امیدوارتر باشد و بازن جمع نشود الا آنکه کی با او بازی کند و پستانهاش بمالد تا شهوتش در چشمها پدید آید و همان اشتاهی کی ترا باشد زن را نیز پدید آید و مجامعت نکند الا آنکه که زن ظاهر باشد و چون آنها بهم اتفاق افتد بفرمان خدا فرزند نیکو آید آنکه خود را بشورد و چیزی از مومیا شربت بخورد شراب عسل یا بعسل تنها زیرا کی آنج از تو بیرون آمده باشد از آب باز با تو رجوع کند . و جمع شدن چنانک قمر در برج حمل باشد بهتر باشد (تا) در برج ماده بود و بسیار جمع نگردد^(۱) زیرا که زن از اندک یارگیرد و از بسیار بفساد آید واللہ اعلم . و منی را در وقت نزول بازنگیرد زیرا که سنگ در مثانه اندازد^(۲) و بر سر زن بسیار توقف نکند کی از آن رنجها تولد کند .

در مسافر و تدبیر سفر : - و مسافر باید کی از گرما احتراز کند و بر امتلا سفر نکند و همچنین بر گر سگی ولیکن بر اعتدال و چون حرکت خواهد کرد غذاء سرد بخورد چنانک قریص و سرکه است و آب حصرم و آنج بدین ماند . و بدانک سفر سخت اندام لاغر را زیان دارد و بدن فربه را نافع بود مادام کی از طعام خالی بود و اما اصلاح آب برای مسافر و دفع مضرت آن آنست که چون میراب خود باشد آب با خود بردارد و با آب منزل دیگر بیامیزد و همچنین آب هر منزلی را نکه میدارد و واجب است که مسافر از خاک شهر خود با خود بردارد و در هر شهری که برود از آن خاک در کوزه آب اندازه تا بهم بیامیزد و بهترین آبی مقیم و مسافر را آن باشد که از سوی مشرق آید سپید و براق بود و بهترین آبی آنست کی در آفتاب رود تا آفتابش غلیظی بستاند و بهتر آن بود کی بر خاک خوش رود چنانک در زمستان گرم باشد و در تابستان سرد بود نافع بود و آبها شور ثقیل بود و شکم را ببندد

(۱) در حاشیه نوشته است جماع بصر را و دماغ را و دل را ضعیف گرداند .

(۲) در حاشیه نوشته است جالینوس گوید .

و آب یخ و برف بد باشد بسیار مضرت باشد . اما آب خنب که قرار گرفته باشد سبک باشد مادام کی صافی بود و بسیار در خنب نبوده باشد . اما آبها بطایح و بیشها گرم و غلیظ بود از براء دیر ماندنش و دوام تافتن آفتاب برو و از بسیار خوردنش صفرا تولد کند و سیرز را بزرگ گرداند . والله اعلم .

و بدانک هرکی حکم کند و عمل کند بدانچ وصف کردم در این کتاب و تدبیر خود بدین نسق دارد و خلاف نکند سلامت بماند بفرمان خدای تعالی و عافیت یابد و پیوسته صحت ملازم ذات او باشد و باید کی امیرالمؤمنین التفتان نماید بقول آنکس که گوید که (من) چندین مدت بزیستم و هرچ توانستم کردم و هرچ بایست بخوردم و هیچ زیان نداشت . آنکس که این چنین گوید از علم و ادب بهره ندارد و چون بهیمه‌ای باشد بلکه بدتر زیرا که بهیمه گیاهی را که او زیان دارد نمی خورد و چیزی که آن منفعت دارد بخورد و مثال آنک اول چیزی بخورد و زیانش ندارد چنانست کی کسی چیزی بدزدد و بگذارندش تا باری دگر همان کند تا دستش را جدا کنند و آنرا که خدا عافیت داده باشد بچیزها مضر اقدام نماید و زیانش ندارد تا بدان گستاخی دلیری می کند تا بیک بار درافتد کی بداروها بسیار از آن نرهد و این جمله بارادت خداست عز و علا چنانک درد را فرو فرستاد دواهم فرستاد و بندگان را هدایت داد و راه نمود تا تن خود را بصحت دارند تا عمل آخرت بدان کنند .

"الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین و حسبنا الله و نعم الوکیل"

تمام شد رساله ذهبیه و ترجمه آن بعون الله تعالی روز دوشنبه دهم ماه ذی القعدة سنه اربع عشر ستماء ته . غفر الله ذنوب هذا الساطر و ذنوب قاریه معا " والناظر .

اما اخبار بطاع و بیضیالم و غیره از این در میان خود و غایب است از اول
 بسیار خوردن و صرفه افکند و سبزه و مانند آن را داند و آنرا اعلم
 و بدانک هر که علم کند و عمل کند با طاع و صف که در بدن کباب و تخیر خود از منوع دارد
 و طواف کند سلامت کند و فرمان خدا نقلی و غایب باشد و صورتی صحیح است
 ملازم ذات او باشد و باید که همه المؤمنین الصفات نماید و قول آنکه گویند که
 که چندین مرتبه برستم و هر چه خواستم کردم و هر چه بایست کردم و هیچ زمان نماندم
 آنکه از این حسن گویند از علم و ادب به هم ندارند و چون همه باشد یک بقیه و بر آنکه بقیه
 باقی رآله او را زمان دارد و خوردن حشری که آن شغیب دارد و کوزه و مثلاً اول
 چیزی بخورد و زبانش به آن حالتش که گویند حشری بزرگ و بزرگتر از باری دیگر
 همان عدد است و راضی است و آنرا که خدا عفت داد و باشد چیزی را خوارم نماید
 و زمانه ندارد اما از آن سخن دلمیری و دیگران که بار در آمدن و اول و اول از آن
 بر هر و اس حمله بارادن صراحت عرو و علاجها که در دوا فرستاد و دوام فرستاد
 مردان اهرات در آن و راه نمود تا تر احوال در الصبح و علم نیز عمل آخرت بر آن کند
 الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین و مع الله مع اولی
 نام شکر الله الذی صبره و رحمته ان یعون الله تعالی و قد و صلیه و صبره در العبد

نه لم یبع عیبه

عنه الله ذنوب هذا الساطر و ذنوب قاربه مغا و الناظر